

طنز آفرینی عناصر بلاغی در شعر سیدحسن حسینی

اسماعیل امینی* (دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه قم)

چکیده

در شعرهای سیدحسن حسینی، شاعر نامدار دوران پس از پیروزی انقلاب اسلامی، گونه‌های مختلف طنز (زبانی، ساختاری و بلاغی) دیده می‌شود. از آن میان، طنزهایی که با بهره‌گیری از قابلیت‌های عناصر بلاغی خلق شده متمایز است زیرا، افزون بر تازگی در نگاه و بیان و پرهیز از تکرار هنجارهای شناخته‌شده در طنزآوری، کارکردهای گسترده عناصر بلاغی برای آفرینش طنز در شعر نیز از خلال تحلیل بلاغی این‌گونه اشعار او شناخته می‌شود. گستردگی دامنه کارکرد عناصر بلاغی در شعر طنز دو جنبه متمایز دارد: نخست بیان هنری و ترک تصریح که تمهیدی است برای تأویل‌پذیری شعر و دور داشتن طنز از زمانندی و نگرش سطحی و عوامانه؛ دوم برجسته‌سازی نقش خاص عناصر بلاغی در آفرینش طنز، به این معنا که عناصر بلاغی — افزون بر کارکرد معمول خود در شعر غیر طنز — هنگام طنزآفرینی در شعر

قابلیت‌های جدیدی می‌آفرینند که موجب گسترش دامنه خلاقیت و گریز شعر از تکرار هنجارهای دست‌فروشد می‌شود.
کلیدواژگان: طنز، سیدحسن حسینی، بلاغت، شعر انقلاب اسلامی.

۱- مقدمه

در نگاه تحقیقی و تحلیلی معطوف بر شیوه‌های طنز آفرین در آثار ادبی، سه شاخه اصلی وجود دارد: (۱) تحلیل ساختاری متون طنز؛ (۲) تحلیل مفهومی متون طنز؛ (۳) تحلیل زبانی و بیانی متون طنز. تحلیل بلاغی متون طنز بخشی از تحلیل زبانی و بیانی است و به بررسی نقش عناصر بلاغی در آفرینش طنز در متون ادبی می‌پردازد. به بیان دیگر، تحلیل بلاغی متون طنز در پی آن است که پیوند میان علوم بلاغی (بیان، معانی و بدیع) و طنز آفرینی در متون ادبی را بازشناسد و دسته‌بندی کند.

۲- طنز و آیرونی

در میان تعریف‌های گوناگونی که از طنز شده است، نقطه اشتراک اصلی تأکید بر نوعی تضاد و تناقض و ناهمگونی است. مثلاً،

وقتی از مطایبه سخن می‌گوییم، مقصودمان نوعی بی‌نیش است. نگاهی که در آن جمع دو نقیض (واقعیت و ضد آن) امکان‌پذیر است. در اینجا، در واقع، با ضد واقعیت می‌توان به واقعیت رسید. بنابراین، هنگام برخورد، با مطایبه باید دید شکل آن چیست؟ مطایبه می‌تواند به شکل طنز، هزل، هجو یا لطیفه ظاهر شود. (اخوت، ص ۱۳)

طنز عبارت است از تصویر هنری اجتماع نقیضین یا ضدین. (شفیعی کدکنی، ص ۶۸)
آن نوع ادبی که در زبان انگلیسی satire نامیده می‌شود و در فارسی طنز اصطلاح شده عبارت از روش ویژه‌ای در نویسندگی است که، ضمن دادن تصویر هجوآمیزی از جهات زشت و منفی و ناجور زندگی، معایب و مفاسد جامعه و حقایق تلخ اجتماعی را به صورتی اغراق‌آمیز، یعنی زشت‌تر و بدترکیب‌تر از آنچه هست، نمایش می‌دهد تا صفات و مشخصات آن‌ها روشن‌تر و نمایان‌تر جلوه کند و تضاد عمیق وضع موجود با اندیشه یک زندگی عالی و دلخواه آشکار گردد. (آرین‌پور، ص ۳۶)

در مطالعات ادبی غرب، برای بیان این تضاد و تناقض، از اصطلاحی فراگیرتر از طنز (satire) استفاده می‌شود و آن کلمه آیرونی (irony) است. چنان‌که در فرهنگ اصطلاحات ادبی آمده، «با وجود شباهت‌های بسیار، آیرونی جامع‌تر از طنز و استهزاست و با وجود آنکه به صورت گوناگون در شعرها و نوشته‌های آمیخته به طنز به کار رفته است، تا به حال معادل مناسبی برایش نیافته‌اند». (داد، ص ۱۰)

در فرهنگ واژگان و اصطلاحات طنز، معادل irony اصطلاح «وارونه‌سازی» ضبط شده است. به تصریح اصلانی،

وارونه‌سازی صنعتی ادبی است که انواع گوناگون دارد و برای بیان معنایی مغایر با منظور اصلی نویسنده استفاده می‌شود. وارونه‌سازی لحنی دوگانه دارد؛ چنان‌که آنچه دیده یا گفته می‌شود از جنبه‌ای دیگر نامعقول، نامفهوم، متضاد یا خلاف انتظار می‌نماید. ارسطو وارونه‌سازی را پنهان کردن مفهوم درونی واقعیت می‌داند. مارکوس تولیوس سیسرو^۱ هم در تعریف آن گفت: «وارونه‌سازی یعنی گفتن چیزی و اراده معنای دیگر». معادل انگلیسی وارونه‌سازی irony و معادل لاتین آن ironia هر دو از واژه یونانی eironeia به معنای جهالت ساختگی و خلاف واقع نشان‌دادن ریشه گرفته است. (ص ۲۳۸)

درباره مبانی آیرونی، مباحثی عام مطرح شده است که به نظر می‌رسد در شناخت این اصطلاح مؤثر باشد؛ از جمله، به گفته موکه:^۲

شالوده آیرونی کلی در آن تناقض‌های ظاهراً بنیادین و بی‌درمان نهفته است که وقتی خود را نشان می‌دهند که انسان به مقولاتی می‌اندیشد از قبیل منشأ و مقصود هستی، حتمیت مرگ، نابودی فرجامین کل حیات، نامعلومی آینده، ناسازگاری‌های میان عقل و احساس و غریزه، جبر و اختیار، عینیت و ذهنیت، فرد و جامعه، مطلق و نسبی، و انسانی و علمی. به جرئت می‌توان گفت که بیشتر این ناسازگاری‌ها به یک ناهمخوانی بزرگ قابل تقلیل است: ظهور «من»‌های خودبزرگ‌پندار، خودآزادانگار ولی زمانمند در عالمی که کاملاً بیگانه، بی‌هدف، جبری و بی‌کران به نظر می‌رسد. (ص ۸۹)

۳- بلاغت و عناصر بلاغی

در این مقاله، مقصود از عناصر بلاغی افزون بر مباحثی نظیر استعاره، تشبیه، کنایه، مجاز و صنایع بدیعی لفظی و معنوی، که در علم بلاغت متداول است، تمام تمهیدات زبانی اعم از صرفی، نحوی، واژگانی، معنایی و ساختاری است که موجب تمایز زبان متن از زبان خودکار و معمولی و زمینه‌ساز برجسته‌سازی و آشنایی‌زدایی در متن است.

۴- بلاغت و نقش عناصر آن در شعرهای طنزآمیز سیدحسن حسینی

در تحلیل نقش عناصر بلاغی در شعرهای طنزآمیز سیدحسن حسینی (۱۳۳۵-۱۳۸۳) شناخت و دسته‌بندی گونه‌های طنزآفرینی در شعر با بهره‌گیری از عناصر بلاغی مد نظر است.

در این مقاله، برای یافتن نقش عناصر بلاغی در طنزآفرینی در شعر، نمونه‌هایی از اشعار سیدحسن حسینی که آثاری شاخص در حوزه شعر طنز دارد بررسی و تحلیل می‌شود. این مبحث بر اساس شاخه‌های سه‌گانه علوم بلاغی (بیان، بدیع و معانی) تقسیم‌بندی شده است؛ یعنی ابتدا چند و چون تخیل و خیال‌انگیزی (بیان و شعر طنز) و سپس آرایش‌های بیرونی و درونی سخن (بدیع و شعر طنز) و، در نهایت، زیبایی و شیوایی و تأثیر کلام از منظر صرفی و نحوی (معانی و شعر طنز) مطرح خواهد شد.

۴-۱- طنزآفرینی عناصر بیانی

نقش اصلی عناصر بیانی، در شعر، خیال‌انگیزی و تصویرآفرینی است. در شعر طنز، برخی از قابلیت‌های کمتر شناخته‌شده شگردهای بیانی به کار آفرینش طنز می‌آید. در ادامه، نمونه‌هایی از این گونه شگردها در سه حیطة تشبیه، استعاره و مجاز در اشعار طنزآمیز سیدحسن حسینی بررسی خواهد شد.

۴-۱-۱- نمونه انواع تشبیه در اشعار طنزآمیز سیدحسن حسینی

بلبل از کنج قفس خواند به آواز بلند زاغ زندان سیاهی ست که در پرواز است

(حسینی ۵، ص ۸۴)

در بیت مزبور، تشبیه مؤکد (محذوف‌الادات) و مفصل آمده است. بیان وجه شبه (سیاهی و پرواز کردن) شگفتی و گزندگی تصویر طنز را برجسته کرده است. «بلبل» در قفس است و «زاغ» به ظاهر آزاد است اما او خود «زندان» است؛ زندانی به رنگ سیاه و در حال پرواز.

عرش

فرش صادراتی است

شیطان — چون نقش‌های قالی کرمان —

شکفته و شاد است. (همو ۱، ص ۴۷)

در شعر مزبور، دو تشبیه آمده است: نخست تشبیه «عرش» به «فرش صادراتی» و دوم تشبیه «شیطان» به «نقش‌های قالی کرمان». «عرش فرش صادراتی است» تشبیه بلیغ است، یعنی ادات تشبیه و وجه شبه در آن ذکر نشده است. تضاد «عرش — فرش»، به سبب ایهام در کلمه «فرش»، تشبیه را طنزآمیز کرده است. از زمره این محصولات صادراتی و مطرود از عرش «شیطان» است که چون نقش‌های قالی کرمان شکفته و شاد است (تشبیه مرسل مفصل). نکته طنزآمیز در این تشبیه آنجاست که شیطان از عرش به فرش رانده شده اما از این مطرود بودن شاد و شکفته است و با گذر زمان شکفته تر و شادتر می شود؛ مانند قالی کرمان، که هرچه پاختورده تر و قدیمی تر باشد، مطلوب تر است.

تاجری قصه‌نویس

کودکان را به تفاهم می خواند

مگسی روی گل لاله تلاً می کرد. (همو ۴، ص ۲۹)

در شعر مزبور، تشبیه از نوع مضمراً مرکب است. تقلای «تاجر قصه‌نویس»، برای دعوت کودکان به تفاهم، با تصویر مرکب «تقلای مگس روی گل لاله» معادل شده و طنز ایجاد کرده است. عدم تناسب تاجر و قصه‌نویسی و ارتباط آن با کودکان و دعوت به تفاهم مانند عدم تناسب مگس است با گل لاله. انگار مگس خود را پروانه انگاشته، چنان‌که تاجر خود را قصه‌نویس.

شاعری شعری گفت

هبللی تازه

به دنیا آمد. (همان، ص ۲۳)

در شعر، تشبیه مضمراً به کار رفته است؛ دو جمله خبری به موازات هم بدون حرف ربط وابستگی آمده و ارتباط آن دو پوشیده است. مقصود از «هبل تازه به دنیا آمده» ممکن است شعر باشد یا خود شاعر که، پس از گفتن شعر، دچار خودبزرگبینی شده است.

۴-۱-۲- نمونه انواع استعاره در اشعار طنزآمیز سیدحسن حسینی

از تنور لب برای گشنگان نان ماشینی به‌روی چهره داشت

(همو ۶، ص ۶۵)

استعاره مصرحه مرشحه «نان ماشینی»، که در قیاس با نان سنتی قطورتر است، برای توصیف نازیبایی حالت لب آمده است و اضافه تشبیهی «تنور لب» این تصویر طنزآمیز را تقویت کرده است؛ همچنان‌که صفت «گشنگان»، در توصیف مشتاقان آن چهره و لب، با نان ماشینی و تنور تناسب دارد.

صیاد خدا ترس مرا دید گرفتار از دام رهناید ولی نذر قفس کرد

(همو ۵، ص ۸۲)

در بیت، استعارهٔ تهکمیّه به کار رفته است. صفت «خداترس»، برای «صیاد»، وارونه‌گویی و استعارهٔ تهکمیّه است و نکتهٔ طنزآمیز این است که، تا اواخر بیت، رفتار صیادِ پسندیده به نظر می‌رسد. «صیاد خداترس» «مرغ گرفتار» را از دام می‌رهاند؛ نذر می‌کند اما نذر قفس می‌کند. تعلیق معنا، تا رسیدن به قافیه، بر تأثیر عاطفی طنز افزوده است. میان صفت «خداترس» و فعل «نذر کرد» تناسب طنزآمیز وجود دارد.

تو را از قتلگاه شعر و شور و دفتر آوردند	شهید من، تو را از خاکریزی دیگر آوردند
برای غربت گل هرچه خواندی ارغوانی بود	به رسم قدردانی از گلویت خنجر آوردند...
کجایی ای عطش‌اندیشه، سقراطِ حقیقت‌نوش	برادرها برایت شوکران در ساغر آوردند

(همو ۳، ص ۲۳)

در شعر، از استعارهٔ تهکمیّه بهره گرفته شده است. «قدردانی» استعاره است از انتقام‌جویی که قرینهٔ آن «خنجر» در کلام آمده است. همچنین، «برادرها» استعارهٔ تهکمیّه است از نابردارانی که مانند دشمنان «سقراط» به او جام زهر تعارف کردند؛ قرینه «شوکران» است. استفاده از تعبیر خوشایند «قدردانی» و «برادرها»، برای بیان مفاهیم ناخوشایند «انتقام‌جویی» و «مدعیان دروغین برادری»، به قصد استهزا است.

شهر دل ویرانه شد از ایلغار واعظان هر طرف جولانگه تاتارهای صوتی است

(همو ۶، ص ۵۴)

در بیت، استعارهٔ تبعیّه به کار رفته است. «ایلغار» (غارتگری و تاختن و هجوم) از ملائمت مستعارهٔ منه («تاتار») است و قرینه‌ای است که نشان می‌دهد واعظان، در نگاه شاعر، پوشیده به تاتار تشبیه شده‌اند. «ویرانه شدن شهر دل» نیز قرینهٔ طنزآمیز دیگری است که نشان می‌دهد اثر واعظ بر دل‌ها ویرانگری است. ترکیب «تاتارهای صوتی» نیز استعاره از هیاهوی تربیون‌های واعظان و یادآور تارهای صوتی است و ایهام تبادر دارد.

زاهد به گرسنه و عجزِ ایمان مفروش اینجاست که تن به جانِ جان می‌افتد
(همان، ص ۸۵)

در بیت، استعارهٔ مکنیه به کار رفته است. فعل نهی «مفروش» از ملائمت مستعارمنه محذوف است یعنی کالای قابل فروش. انگار، در تلقی زاهد، ایمان نیز کالایی قابل فروش است. شاعر، با ذکر فعل «مفروش»، رفتار زاهد را استهزا کرده است؛ چراکه شکم «گرسنه» ایمان نمی‌شناسد و عجزِ ایمان برای او سودی ندارد. تناسب میان کلمات بیت نیز طنزآفرین است: «زاهد»، «گرسنه»، «وعظ»، «ایمان»، «مفروش»، «تن» و «جان».

۳-۱-۴- نمونهٔ انواع مجاز در اشعار طنزآمیز سیدحسن حسینی

شاعری از غم دوران گله کرد

تاجری خنجر خواست

و سر حوصله

فکر صله کرد. (همو، ۴، ص ۳۱)

در شعر، مجاز به علاقهٔ آلیت دیده می‌شود. «خنجر» آلت قتاله است؛ ارتباط آن با گلهٔ شاعر از «غم دوران» و «صله» ای که تاجر در فکر آن است طنز آفریده است. همچنین، سجع میان «گله» و «حوصله» اشارتی طنزآمیز دارد. گلایهٔ شاعر از «غم دوران» تاجر را کلافه کرده است، اما این حالت تاجر با تعبیر «سر حوصله» بیان شده و در تضاد با «خنجر خواستن» و «فکر کردن به صله» طنز آفریده است.

و زمین می‌گردید

شاعری می‌بژمرد

عارفی جان می‌داد

زاهدی غسل جنابت می‌کرد

و زمین می‌گردید ... (همان، ص ۳۵)

در شعر مزبور، «غسل جنابت کردن» کنایه است از کام‌جویی و معاشقه و کاربرد آن با وجه استمراری («غسل جنابت می‌کرد») و همچنین نام شعر («تسلسل») نشان‌دهنده استمرار و تکرار کام‌جویی است و این رفتاری است که با ادعای زهد و زاهدی تضاد دارد. عبارات پیش از این عبارت کنایی زمینه‌ساز ترسیم این تضاد طنزآمیز است. پیش‌تر می‌خوانیم که «شاعری می‌پژمرد» و «عارفی جان می‌داد» و حال آنکه زاهد، در چنین احوال ناگواری، مشغول غسل جنابت است! شاعر با تکرار «و زمین می‌گردید»، در آغاز و پایان شعر، عملاً و ملموس این تکرار و تسلسل را نشان داده است.

پیش چشم شاعر

جدولی حل می‌شد

عشق مختل می‌شد. (همان، ص ۲۵)

«جدولی حل می‌شد» کنایه‌ای است، با وسائط زیاد، به شاعرانی که شعر جدولی و ساختگی می‌نویسند^۱ و یعنی اینکه سطرهای شعر به صورت پیش ساخته شکل می‌گرفت؛ این است که فعل جمله نیز مجهول آمده، زیرا فاعل (شاعر) نقش چندانی در شکل‌گیری شعر جدولی ندارد.

۴-۲- طنزآفرینی عناصر بدیع لفظی در اشعار طنزآمیز سیدحسن حسینی

آتش زرتشت بر انگشت یاران کرد پشت شعله سیگار را هم جیره‌بندی کرده‌اند

(همو ۶، ص ۴۳)

در بیت مزبور، سجع میان کلمات «زرتشت» و «انگشت» و «پشت» توجه مخاطب را به تناسب میان آن‌ها جلب می‌کند و از طریق ایجاد شگفتی (ارتباط «آتش زرتشت» با «شعله

۱. برای اطلاع بیشتر ← محمدرضا شفیعی کدکنی، «شعر جدولی؛ آسیب‌شناسی نسل خردگریز»، *ایران‌شناسی*،

سیگار» و «جیره‌بندی») تصویری طنزآمیز می‌سازد. پشت کردن آتش بر انگشت یاران می‌تواند اشاره‌ای باشد به حالت مخفیانه سیگار کشیدن و پنهان کردن آتش سیگار در پشت دست که کنایه از نوعی بخل در تعارف سیگار دارد! کلمه «انگشت» همچنین «انگشت» (زغال) را به ذهن متبادر می‌کند.

شاعری کهنه‌سرا

شعر نیما را دید

زیر لب غرغرِ غرایِ کرد! (همو ۴، ص ۴۲)

جناس محرف و مذیل «غرغر» و «غرا»، میان این دو کلمه ناهمگون، پیوستگی ایجاد کرده و آوردن صفت «غرا» برای «غرغر شاعر کهنه‌سرا» طنز آفریده است.

غالباً قومی که، از جان، زرپرستی می‌کنند زمرة بیچارگان را سرپرستی می‌کنند

سرپرستِ زرپرست و زرپرستِ سرپرست لنگی این قافله تا صبحگاه محشر است

(همو ۲، ص ۱۵۰)

در شعر مزبور، میان «سرپرست» و «زرپرست» جناس مضارع وجود دارد. قریب‌المخرج بودن همخوان‌های «س» و «ز» به گونه‌ای است که دو کلمه سرپرست و زرپرست، گویا، تجانس تام دارند و این نکته اشارتی طنزآمیز دارد به ملازمت قدرت‌طلبی و ثروت‌اندوزی. صنعت قلب میان «سرپرستِ زرپرست» و «زرپرستِ سرپرست» بر طنز شعر افزوده است، زیرا چنین تداعی می‌کند که این دو طایفه دو روی یک سکه‌اند و دور باطلی که می‌آفرینند مایه لنگی قافله تا ابد است.

آدمی چیست بگو بی‌پروا اشرف بی شرفِ مخلوقات

(همو ۶، ص ۷۷)

جناس اشتقاق «اشرف» و «بی شرف» و تضاد میان دو کلمه، در عین پیوستگی و هم‌ریشه بودن، طنز آفریده است. رویارویی افعال تفضیل «اشرف» با صفت منفی «بی شرف» نیز جمع نقیضین و از مبانی طنزآفرینی است.

۴-۳- طنزآفرینی عناصر بدیع معنوی در اشعار طنزآمیز سیدحسن حسینی

فکر نان خشک دندان را شکست بختک پالوده را باور کنیم
جنس سردوشی ما ضحاک است بوسه آلوده را باور کنیم

(همو ۵، ص ۳۲)

در ابیات مزبور، تناسب میان «نان خشک» و «دندان» و «شکست» و «پالوده»، که پیری را تداعی می‌کند، طنزآفرین است. «فکر نان» با «شکست» و «بختک» تناسب دارد و اشاره‌ای طنزآمیز و تلخ است به عواقب پیر شدن. در بیت دوم نیز تناسب میان کلمات «سردوشی»، «ضحاک» و «بوسه آلوده» جنبه تلمیحی دارد و تصویر طنزآمیز ساخته است.

...

در شگفت باش
از این حماسه چروک خورده
از رستمی که عینکش را
گوشه دامت
جام جم می‌کند
و گاهی
غیاب یک نخ سیگار
— چون حضور دیو سپید—
پشت طاقتش را
پیش چشم‌های حیرت‌زده
خم می‌کند! (همو ۱، ص ۴۲)

تناسب میان کلمات حماسی و اساطیری مانند «حماسه» و «رستم» و «جام‌جم» و «دیو سپید» از یک سو و کلمات زندگی روزمره مانند «چروک‌خورده» و «عینک» و «گوشه دامن» و «یک نخ سیگار»، از سوی دیگر، تصویری متناقض و طنزآمیز از رستم‌هایی پیر و شکست‌خورده و کرنش‌پذیر ساخته است.

طفل بلبل در دو مکتب درس موسیقی گرفت کودکستان گلستان و دبستان قفس
(همو ۵، ص ۸۷)

تناسب میان «طفل» و «مکتب» و «درس» و «کودکستان» و «دبستان»، از یک سو، و تناسب میان «بلبل» و «موسیقی» و «گلسان» و «قفس»، از دیگر سو، طنز آفریده است. با هم‌نشینی دو دسته کلمات متناسب، فعل جمله («درس گرفتن») دو معنا را افاده می‌کند: ۱) آموختن موسیقی؛ ۲) تجربه‌اندوزی و عبرت‌گرفتن.

جمع درباره اثبات وجود ازلی گپ می‌زد
ژنده‌پوشی طلب برهان کرد
شاعری شعری گفت
عاشقی آه کشید
عارفی هوهو کرد
تاجری دسته‌چکش را رو کرد! (همو ۴، ص ۳۹)

ترکیب «وجود ازلی» مجموعه‌ای ناهمگون را در کنار هم نشانده است: «شعر شاعر»، «آه عاشق»، «هوهوی عارف» و «دسته‌چک تاجر». این عدم تناسب و ناسازگاری طنز آفریده است؛ به‌ویژه «دسته‌چک تاجر» که ناسازگاری‌اش با دیگر عناصر شعر بیشتر است. «وجود ازلی»، در تناسب با هریک از عناصر مذکور، معنایی جدید می‌آفریند.

شعر شیرین خواجه رندان از فلک زهر چشم می‌گیرد...

زاهدان را به ریش می‌خندد صوفیان را به پشم می‌گیرد

(همو ۵، ص ۴۲)

زنجیره‌های چندگانه تناسب و تضاد، در دو بیت مزبور، تصاویر طنزآمیز متعددی ساخته است: ۱) «شعر شیرین»، «خواجه»، «رند»، «زاهد» و «صوفی»؛ ۲) «شیرین»، «زهر»، «به ریش خندیدن» و «به پشم گرفتن»؛ ۳) «زاهد»، «ریش»، «صوفی» و «پشم». «به پشم گرفتن» کنایه است از به هیچ انگاشتن.

تاجری دسته‌گلی پرپر دید

یاد پروانه کسبش افتاد. (همو ۴، ص ۲۷)

ایهام تناسب در کلمه «پروانه» اجزای ناسازگار بیت را به هم پیوسته و طنز کلامی آفریده است. گروه واژگان «دسته‌گل، پرپر، پروانه» و «تاجر، پروانه، کسب» و عنوان شعر «مراعات‌النظیر» نوعی براعت استهلال استهزایی است و به همین ناسازگاری اشاره دارد. اگر به این نکته توجه کنیم، که پروانه در فرهنگ لغت معانی متعددی چون «حشره معروف» و «مجوز» دارد، بنیان طنز بر جناس تام میان پروانه در دو معنی آن خواهد بود.

پند چون آب روانم مدهید آب در خرمن آتش شرر است

(همو ۵، ص ۲۵)

در بیت مزبور، حسن تعلیل و ذکر علتی غیر منتظره برای نهی مصراع اول تصویری متناقض‌نما و طنزآمیز آفریده است.

شاعری شعر جهانی می‌گفت

هم بدان‌گونه که می‌افتد و دانی می‌گفت! (همو ۴، ص ۵۳)

بند دوم شعر تلمیحی است به جمله‌ای از گلستان و، با تداعی حکایت مربوط به آن جمله، اشاره طنزآمیز شعر را آشکار می‌کند: «در عنفوان جوانی، چنان‌که افتد و دانی، با شاهی سَری و سِری داشتم». (سعدی، ص ۱۳۸)

روزی که از این عذاب آزاد شویم آن‌طور که گفته‌اند «بر باد شویم»
قصه پس از شکنجه روح و روان یک روز ملقب به روان‌شاد شویم!

(حسینی ۵، ص ۶۴)

مصراع دوم شعر مزبور تلمیحی است به رباعی مشهور خیام و تداعی مصراع «از خاک برآمدم و بر باد شدیم». تعبیر منفی دیگر از زندگی «عذاب»، «بر باد شدن» و «شکنجه روح و روان» نیز مقدمه‌ای است برای تعبیر «روان‌شاد» که به شیوه استهزایی و بیان تهکمی آمده است.

پیروان حکمت خیرالأمور در میان راه خنجر می‌زنند

(همو ۶، ص ۵۱)

تلمیح به مثل مشهور «خیرُ الأمورِ أوسطُها» زمینه مناسبی برای بیان طنزآمیز در مصراع دوم فراهم کرده و تضاد میان لازمه معنای «خیرالأمور» و «خنجر زدن» طنز آفریده است. پیروان مکتب خیرالأمور ظاهراً مدعیان میانه‌روی و به اصطلاح محافظه‌کاران‌اند. مفهوم کلمه «أوسطها»، که از ضرب‌المثل فهمیده می‌شود، با «در میان راه» در تناسبی پنهان است و خنجر زدن در میانه راه را تعلیلی طنزآلود می‌کند.

حرف حق پهلو به فرجام «أناالحق» می‌زند در زمان ما زبان از دارهای صوتی است

(همان، ص ۵۵)

تلمیح به واقعه حسین بن منصور حلاج و مجموعه تناسب‌های حاصل از آن «حرف حق»، «فرجام»، «أناالحق»، «زبان» و «دار» طنز کلامی آفریده است. تعبیر «دارهای صوتی» ایهام تبادر دارد و «تارهای صوتی» را به ذهن متبادر می‌کند که با زبان و حرف زدن نیز تناسب دارد.

یوسف شعر ما مقنی شد به عزیزی رسید چاه شما

(همان، ص ۷۱)

تلمیح به داستان حضرت یوسف^ع تصویری طنزآمیز است؛ «یوسفِ شعر» از چاه بیرون نمی‌آید و بلکه «مقنی» (چاه‌کن) می‌شود و به جای او «چاه» به «عزیزی» می‌رسد. ناسازگاری اجزای این روایت کوتاه طنزآمیز است.

نصیحت در غزل جایی ندارد غزل جای خروس بی‌محل نیست

(همان، ص ۶۰)

ارسال‌المثل در بیت ارتباط تشبیهی طنزآمیز ایجاد کرده و «نصیحت»، مضمراً به «خروس بی‌محل» تشبیه شده است. تناسب «جانداستن» و «بی‌محل بودن» بر شیرینی طنز افزوده است.

خداوندا چرا در بستر جهل به روحم فرصت لالا ندادی

(همو ۵، ص ۴۳)

ایهام در کلمه «لالا» طنز آفریده است. لالا تعبیری کودکانه است برای خواب و با «بستر» در بیت تناسب دارد و همین ناسازگاری تعبیر کودکانه با زبان و موضوع بیت طنزآفرین است. معنای متبادرشونده لالا «نه‌گفتن» است. تقابل میان معنای دوگانه حاصل از ایهام نیز طنزآفرین است: تسلیم و خفتن در بستر جهل در مقابل نه‌گفتن به جهل.

این گروه دوستان هفت خط گاه سوی پرتگام می‌برند...

مثل یک آهنگ ناموزون ولی نام پیش دستگام می‌برند

درد دل‌های مرا جاسوس‌وار پیش خصم کینه‌خواهم می‌برند

(همو ۶، ص ۶۳ و ۶۴)

ایهام در کلمه «دستگاه» طنز آفریده است. دستگاه از یک سو با کلمات «آهنگ» و «ناموزون» تناسب طنزآمیز دارد و از دیگر سو با کلمات «جاسوس» و «خصم کینه‌خواه» و، در تناسب اخیر، به معنای دستگاه‌های نظارت و تجسس است.

مایه خنده آکنده ز اشکی ست روان چون مسیحای دلِ ما خر لبخند شدن
(همو ۲، ص ۸۹)

ایهام تناسب یا تضاد میان کلمات «مسیحا» و «خر» طنز آفریده است. تعبیر عامیانه «خر شدن»، به معنای فریب خوردن، نیز با زبان فخیم و جدی بیت ناسازگاری طنز آمیزی دارد. نمونه‌های دیگر ایهام تبادر در شعر سیدحسین حسینی:

شاعر تشنه

ز دریا می‌گفت

اهل بیت سخنش را

به اسارت بردند. (همو ۴، ص ۲۶)

«اهل بیت» ایهام دارد: در تناسب با «تشنه» و «دریا» و «اسارت»، اسرای کربلا را تداعی می‌کند و، در تناسب با «شاعر»، سخن و کلمات و ابیات شعر را و این تناسب و تداعی طنز آفرین است، زیرا به سرقت ادبی یا توقیف و ممنوعیت سخن شاعر از سوی افرادی اشاره دارد که پوشیده یزیدی دانسته شده‌اند.

تصویر درد بس که ظریف و مؤدب است پیش از سفر به آینه‌ها زنگ می‌زند
(همو ۵، ص ۱۷)

فعل «زنگ می‌زند» ایهام دارد: در تناسب با «آینه» و «تصویر» به معنای زنگار بستن است و، در تناسب با «ظریف» و «مؤدب» و «پیش از سفر»، به معنای تلفن زدن و اطلاع‌دادن است. با توجه به این دو معنا، دو صفت ظریف و مؤدب نیز معنایی تهکمی و طنز آمیز می‌یابند.

شاعری شعر نوشت

عنکبوتی از سقف

روی دفتر افتاد

مگسِ معرکه نام‌آور شد. (همو ۴، ص ۴۹)

در شعر، مدح و ذمّ هم‌زمان (افتنان) به کار رفته است. شعر شاعر موجب سقوط عنکبوت می‌شود که خانه سستی دارد: «إِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ» (العنكبوت: ۴۱)؛ یعنی استواری و تأثیر شعر شاعر خانه سست عنکبوت را ویران می‌کند اما مگس، که صید عنکبوت است، مجال می‌یابد و نام‌آور می‌شود. مدح شعر شاعر و ذمّ مگس معرکه (منتقد ناشی و پُرمذا و پُرسر و صدا)، در کنار هم، طنز آفریده است. «مگس نام‌آور معرکه» همان «خرمگس معرکه» است که در ضرب‌المثلی مشهور لعنت شده است.

اگر چند قحط گل است و نسیم به لب گرچه مشکل نفس می‌رسد
فراوانی است و فراوانی است به هر مرغ چندین قفس می‌رسد

(حسینی ۲، ص ۳۵)

در شعر، ذمّ شبیه به مدح به کار رفته است: پس از مقدمه‌ای که فضای نامطلوبی بیان می‌شود، ناگهان، خبری خوش آمده است («فراوانی است و فراوانی است») اما برخلاف انتظار مخاطب پایان خبر خوشایند نیست. این تضاد، که همراه با ایجاد شگفتی است، طنزآفرین است. نمونه‌هایی دیگر از همین شیوه برجسته‌سازی و ایجاد شگفتی طنزآفرین:

روز و شب موریانه شعرم می‌خورد چوبِ اشتباه شما

(همو ۶، ص ۷۲)

«می‌خورد چوب» معنای دوگانه دارد: نخست به معنای مضروب شدن و به علت خطای دیگران تنبیه شدن است و دوم به معنای خوردن چوب و فرسودن و نابود کردن آن از جانب موریانه است که در اینجا کنایه از افشای خطاهای منتقدان و مدعیان است.

دلّم از تیرگی منور شد مثل خورشید روی ماه شما

(همانجا)

«از تیرگی منور شد» متناقض‌نماست و مشبّه است برای مصراع دوم که مشبّه‌به است. «خورشید روی ماه شما»، به سبب ارتباط معنایی با «از تیرگی منور شد»، معنایی عکس معنای ظاهری دارد و حالت استهزایی یافته است. نمونه‌های دیگر متناقض‌نمای طنزآفرین:

من کی‌ام؟ نقش پنداری از هیچ بر زمین خدا باری از هیچ
بیش و کم حاصل شد ز هستی اندکی پوچ و بسیاری از هیچ

(همو ۵، ص ۱۲)

در مصراع پایانی، «بسیاری از هیچ» متناقض‌نما و طنزآمیز است.

جز وفور کینه در بازارِ بیزاری دلم ردّ پا از جنس نایاب فراوانی ندید

(همو ۲، ص ۵۷)

تمام بیت پارادوکسیکال (متناقض‌نما) است. خبری است که ظاهرش وفور نوید است، اما از فراوانی کینه سخن می‌گوید.

بگو صورتِ سنگی روزگار فریبد به لبخند سیمانی‌ام
از این پس عبور از دلم ساده نیست که معمار پل‌های ویرانی‌ام
خدا را به طبل خدا کم زنید فزون می‌شود شورِ شیطانی‌ام

(همان، ص ۱۴)

مجموعه‌ای از صنایع بدیعی در ابیات مزبور طنز آفریده است؛ از جمله ترکیب‌های وصفی «صورت سنگی»، «لبخند سیمانی»، «پل‌های ویرانی» و «ایهام در کلمهٔ «شور» که هم به معنای یکی از دستگاه‌های هفت‌گانهٔ موسیقی است و هم به معنای انگیزش و هیجان.

نرخ غم ارزان شد
از تورم

دلِ شاعر ترکید. (همو ۴، ص ۲۸)

«طباق»، که نام شعر است، براعت استهلال دارد و در شعر نیز طباق میان «ارزان» و «تورم» طنز آفریده است زیرا «تورم» ایهام دارد و علاوه بر تناسب با کلمات «نرخ» و «ارزانی» به معنای آماس کردن است. شاعر ترکیدن را که از لوازم تورم، به معنی لفظی آن است، به معنی اصطلاحی آن که تعبیری اقتصادی است نسبت داده و بر طنز کلام خود افزوده است.

جام‌های لبالب از خورشید مزه بوف کور می‌دادند
(همو ۳، ص ۴۰)

برجسته‌سازی از طریق انحراف در محور هم‌نشینی کلمات (ضد مراعات‌النظیر) طنز آفریده است. «بوف کور» با دیگر کلمات بیت ناسازگار است.

ای برادر بد به دل وارد مکن در زمان شاه خنجر می‌زنند
(همو ۶، ص ۵۲)

در بیت، برجسته‌سازی از طریق انحراف در محور هم‌نشینی محقق شده است. فعل مضارع «می‌زنند» برای زمان گذشته (زمان شاه) به کار رفته و طنز آفریده است.

۴-۴- طنزآفرینی عناصر علم معانی در اشعار طنزآمیز سیدحسن حسینی

چشم من از روز ازل لهجه داشت «گند» مکان در نظرم «قند» بود
(همو ۵، ص ۴۵)

جمله خبری به قصد تعریض و استهزا و استفاده از فرهنگ عامه و زبان گفتاری برای بیان نوعی ساده‌لوحی تعمّدی که ناخوشایندی «گند» را به خوشایندی «قند» بدل می‌کند و طنز می‌آفریند.

شاعری وارد دانشکده شد
دم در
ذوق خود را به نگهبانی داد. (همو ۴، ص ۲۳)

غرض ثانوی جمله خبری انتقاد از دانشکده و تقابل آن با خلاقیت است. «نگهبانی» هم به صورت مصدری خوانده می شود و هم به صورت نکره که، در این صورت، موضوع هماهنگ شدن ذوق شاعر با پسند نگهبان نیز تداعی می شود. اسم شعر یعنی کلمه «امانت» یادآور امانت الهی انسان است که همان اراده و خلاقیت انسانی است. با تداعی این معنا، گزندگی طنز در شعر بیشتر می شود. تعبیر «دم در» که کنایه از همان لحظه ورود است بر طنز شعر افزوده است؛ گویی سرنوشت ذوق آن است که به محض ورود به دانشکده قربانی شود!

دعا گر از دل بی درد جوشد سر موج اجابت زیر آب است

(همو ۲، ص ۱۸)

غرض ثانوی جمله خبری توییح و استهزای کسی است که از سر بی دردی دعا می کند و توقع اجابت دارد. تصویر مصراع دوم («سر موج اجابت زیر آب است») نیز طنزآمیز است. سر موج، به جای آنکه بالای آب باشد، زیر آب است و غرق شده است. تعبیر «سر کسی را زیر آب کردن»، به معنی نفله کردن او، بر تلخی طنز افزوده است.

حافظ ما باده گلرنگ خورد تا به قیامت عسس آتش گرفت

(همو ۵، ص ۱۹)

جمله خبری به قصد استهزا و ریشخند است. تقدم متمم قیدی «تا به قیامت» برای تأکید بر نقش آن در استهزا و ریشخند عسس است. «تا به قیامت» قید جمله دوم است و دو معنا دارد: ۱) عسس، از خشم و حسادت، آتش گرفت و این سوختن تداوم داشت. ۲) عسس، روز قیامت، اهل آتش شد یعنی، بر خلاف آمد عادت، حافظ باده گلرنگ خورد اما عسس به جهنم رفت!

طوقِ دنیا گردن گردنکشان را زیور است این خران افسار را هم جیره‌بندی کرده‌اند
(همو ۶، ص ۴۴)

مسنده‌آلیه همراه ضمیر اشاره «این خران» برای برجسته‌سازی نحوی است تا رابطه
تشبیهی میان «گردنکشان» را با «این خران»، با تأکید، بیان کند.

انتهای قفسم روزنه‌ای پیدا بود دیدم آن روزنه ره در قفس دیگر داشت
(همو ۵، ص ۸۷)

غرض ثانوی خبر بیان وضعیتی مضحک و انتقاد از آن است. طنز، از طریق ایجاد
شگفتی و غافل‌گیری، شکل گرفته است. تا پیش از آمدن کلمه «دیگر»، معنای بیت
روشن و امیدوارکننده است و توقع خبری خوش می‌رود، اما این توقع با تصویری
شگفت و مضحک پاسخ داده می‌شود.

عشق مغلوب هوس شد عاقبت	گل اسیر خاک و خس شد عاقبت
کبریای قلّه را از یاد برد	شاهباز ما مگس شد عاقبت
داد فرمان بر عذاب می‌کشان	پیر می‌خواران عسس شد عاقبت

(همو ۵، ص ۲۶)

در بیت دوم، تأخیر در ذکر مسنده‌آلیه جمله «کبریای قلّه را از یاد برد» به قصد طنز و
استهزاست، زیرا «شاهباز» را به «مگس» نزدیک‌تر کرده است. بیت تلمیح دارد به
این بیت حافظ:

یار دارد سر آزدن حافظ یاران شاهبازی به شکار مگسی می‌آید
(حافظ، ص ۴۹۰)

در بیت سوم نیز حذف نهاد در جمله نخست «داد فرمان بر عذاب می‌کشان» به قصد
ایجاد انتظاری است که با شگفتی پاسخ می‌گیرد «پیر می‌خواران عسس شد عاقبت». این

وضعیت مضحک، با جابه‌جایی نحوی و قراردادن بار معنا بر دوش قافیه، به نحوی مؤثر بیان شده است. اسلوب خلاف‌آمدِ عادت بر ابعاد طنز افزوده است.

سالکا کام تو شیرین و سلوک تو متین از بخارای تملق به سمرقند شدن
(حسینی ۲، ص ۹۰)

در بیت مزبور، ندا به قصد توییخ و استهزاست. سالک، که منادای این شعر است، به جای سیر و سلوک معنوی، در طریق تملق و خودشیرینی گام می‌زند. کلمات مصراع اول به شیوه وارونه‌گویی و تهکم است. همچنین، «سمرقند» (سمر + قند) ایهام تبادر دارد و افسانه‌های شیرین و دروغین اهل تملق را به ذهن متبادر می‌کند.

چنته آینه‌ها هم خالی است حلقه مفقوده را باور کنیم
دشنه‌ای زرین و ناغافل ز پشت ارزش افزوده را باور کنیم
(همو ۵، ص ۳۳)

در هر دو بیت، از نظر پیوستگی مصراع‌ها، کمال انقطاع دیده می‌شود؛ یعنی جمله خبری همراه جمله التزامی آمده است. این گسستگی موجب شکل‌گیری تشبیه مضموم شده است: آینه‌های خالی تصویر حلقه مفقوده (موجودی میان انسان و میمون) را نشان می‌دهند و دشنه زرینِ غدر و خیانت «ارزش افزوده» است؛ چون زرین است ارزش مادی دارد و چون دشنه است و ناغافل است و ناجوانمردانه، لابد، ارزش اخلاقی و معنوی (!) دارد.

پاچه شلوار شعرم رفت از یاد عسس چون سگان هار را هم جیره‌بندی کرده‌اند
(همو ۶، ص ۴)

در بیت، تکمیل (احتراس) وجود دارد. چون کلام اصلی موهم خلاف مقصود است و نیز معنای آن مبهم است، با آمدن مصراع دوم، مقصود شاعر روشن می‌شود. در مجموع

دو مصراع، «عسس» به شکل پوشیده (تشبیه مضمَر) به «سگ هار» مانند شده است. نکته طنزآمیز بیت، علاوه بر تشبیه عسس به سگ هار، این است که سگ هار پاچه شلوار انسان را می‌گیرد و عسس «پاچه شلوار شعر» را می‌گیرد.

ز اصوات تحذیر عهد عتیق ز هین و هلا خسته‌ام دوستان
و هم از غزل‌های ریملزده ز شعر او خسته‌ام دوستان
ز فاضل‌نمایی به سبک جدید لذا ... هکذا ... خسته‌ام دوستان

(همو ۲، ص ۱۰۸)

در مصراع‌های دوم هر سه بیت ایجاز حذف به کار رفته است. اصل کلام این بوده است: از کسانی که در شعر و سخنشان کلماتی چون «هین»، «هلا»، «اوا»، «لذا» و «هکذا» می‌آورند خسته‌ام. ایجاز، در اشاره به این اطوارهای ناپسند اهل سخن، زمینه‌ساز آفرینش طنز کلامی است؛ از جمله نام‌گذاری تهکمی و استهزایی بر «هین» و «هلا» — که در اصل اصوات تحریض و ترغیب‌اند — به نام «اصوات تحذیر». همچنین، اضافه بیانی «شعر او» و نیز ترکیب وصفی «غزل‌های ریملزده» که بیانگر استهزا و انتقاد است.

تاجری مجلس تفسیر گذاشت

ابتدا

فاتحه بر قرآن خواند! (همو ۴، ص ۳۰)

شعر ایجاز قصر دارد. جمله «ابتدا فاتحه بر قرآن خواند» معنایی بسیار گسترده‌تر از الفاظش دارد و، به همین دلیل، تأثیر انتقاد طنزآمیز آن عمیق است. همچنین، با توجه به نام شعر («براعت استهلال»)، رفتار تاجر در ابتدای مجلس تفسیر بیانگر مقصود او از برگزاری مجلس تفسیر قرآن است.

تاجری پشت تریبون هنر جای گرفت

گفت: «حضار عزیز!

غرض بنده سخنرانی نیست ...»
دو سه ساعت دیگر
معدۀ آن تاجر

مورد تشویق اهل هنر واقع شد! (همان، ص ۵۲)

در شعر مزبور، استهزا و انتقاد از طریق حذف و ایجاز محقق شده است. بخشی از روایت، که بیانگر پُرگویی تاجر است، حذف شده اما نشانه‌های آن در متن آمده است. تعبیر «دو سه ساعت» طولانی‌بودن سخنرانی را نشان می‌دهد و «تشویق معدۀ آن تاجر» نشان می‌دهد که سخنان تاجر به چه منبع معتبری (!) متکی بوده است.

شاعری می‌لنگید
ناقدی نان می‌خورد

تاجری پسته خندان می‌خورد! (همان، ص ۲۴)

حذف و ایجاز در سخن به نحوی است که ارتباط معنایی سه جمله بیان نشده است. تأمل، در ارتباط معنایی میان این جملات، طنز پنهان شعر را آشکار می‌کند: ناقد از ضعف شاعر نان می‌خورد و تاجر از این وضعیّت مضحک خرسند است.

طبق معمولی که، در تاریخ، نامعمول نیست نصّ حق از ظنّ و از پندار ضربت می‌خورد
(همو ۳، ص ۲۷)

در بیت مزبور، طنزآفرینی از طریق اعتراض صورت گرفته؛ یعنی تکرار جملات هم‌عرض. جمله توضیحی وابسته («در تاریخ نامعمول نیست») تکرار معنای «طبق معمول» است و در عین حال ایهام دارد به معنای «چیزی که به آن عمل شده است». این مفهوم، که ضربت خوردن نصّ حق از ظنّ و پندار متداول باشد و در تاریخ بارها تکرار شده باشد، بیان یک وضعیّت تراژیک است که به سبب ایهام جمله «در تاریخ نامعمول نیست» طنزی تلخ یافته است.

شاعری

وام گرفت

شعرش آرام گرفت. (همو ۴، ص ۲۵)

در شعر، ایجاز حذف و ایجاز قصر به کار رفته است. علت ارتباط میان وام‌گرفتن شاعر و آرام‌شدن شعرش نیامده است و قدرت قافیه و ردیف این ارتباط را متذکر می‌شود. همچنین، هر دو جمله شعر («شاعری وام گرفت») و («شعرش آرام گرفت») به لفظ اندک بیانگر معنای بسیارند (ایجاز قصر).

۵- نتیجه

شعر برآیند «نظام زبانی» و «نظام بلاغی» و «نظام اندیشه» است. ناسازگاری و تناقض در هریک از این نظام‌ها می‌تواند زمینه‌ساز طنز شود. در اشعار و ابیات طنزآمیز سیدحسن حسینی، گونه‌های طنز زبانی و طنز بلاغی و طنز ساختاری نمونه‌هایی پُرشمار دارد و، از آن میان، طنزهایی که بر اساس قابلیت‌های بلاغی شعر خلق شده است متمایز است. این تمایز از دو جنبه تأمل‌پذیر است: نخست بیان هنری و ترک تصریح که تمهیدی است برای تأویل‌پذیری شعر و دور داشتن طنز از زمانمندی و نگرش سطحی و عوامانه. دو دیگر برجسته‌سازی نقش خاص عناصر بلاغی در آفرینش طنز؛ به این معنا که عناصر بلاغی، افزون بر کارکرد معمول آن‌ها در شعر غیر طنز، هنگام طنزآفرینی در شعر قابلیت‌هایی جدید می‌آفرینند که موجب گسترش دامنه خلاقیت و گریز شعر از تکرار هنجارهای دست‌فروشد می‌شود؛ به گونه‌ای که علاوه بر زمینه‌های متداول طنزآفرینی (ارجاع به رخداد‌های مشهور، تیپ‌سازی، غافل‌گیری در ساختارهای روایی و شوخ‌طبعی‌های مضمونی) در شعر سیدحسن حسینی طنزآفرینی بلاغی ظرفیت‌های نامکشوف زبان و بیان را به خدمت متن طنز درمی‌آورد، خواه با قابلیت تناسب‌های معنایی و لفظی (عناصر علم بدیع) یا با کارکردهای خاص خیال‌انگیزی و تصویرسازی (عناصر علم بیان) و خواه

از طریق قابلیت‌های صرفی و نحوی زبان (عناصر علم معانی)، و به این ترتیب، دامنهٔ امکانات طنزآفرینی را به جنبه‌های بلاغی متن می‌کشاند.

منابع

- آرین‌پور، یحیی، *از صبا تا نیما* (تاریخ ۱۵۰ سال ادب فارسی)، چاپ هشتم، زوآر، تهران ۱۳۸۲.
- اخوت، احمد، *نشانه‌شناسی مطایبه*، نشر فردا، اصفهان ۱۳۷۱.
- اصلانی، محمدرضا، *فرهنگ واژگان و اصطلاحات طنز*، مروارید، تهران ۱۳۸۵.
- حافظ، شمس‌الدین محمد، *خاطر مجموع (جامع دیوان حافظ بر اساس بیست و یک متن معتبر چاپی)*، به‌کوشش شفیع شجاعی‌ادیب، چاپ دوم، فاخر، تهران ۱۳۸۱.
- حسینی (۱)، سیدحسین، *در ملکوت سکوت*، انجمن شاعران ایران، تهران ۱۳۸۵.
- _____ (۲)، *سفرنامه گردباد*، انجمن شاعران ایران، تهران ۱۳۸۶.
- _____ (۳)، *تنها طرف آفتاب را گرفت*، انجمن شاعران ایران، تهران ۱۳۸۹.
- _____ (۴)، *نوشتاروی طرح ژنریک*، چاپ هشتم، شرکت انتشارات سوره مهر، تهران ۱۳۹۱.
- _____ (۵)، *بال‌های بایگانی*، افق، تهران ۱۳۹۲.
- _____ (۶)، *فستیوال خنجر*، شرکت انتشارات سوره مهر، تهران ۱۳۹۳.
- داد، سیما، *فرهنگ اصطلاحات ادبی*، مروارید، تهران ۱۳۷۵.
- سعدی، مصلح‌الدین، *کلیات سعدی*، به‌تصحیح محمدعلی فروغی، هرمس، تهران ۱۳۸۵.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا، «طنز حافظ»، در *تک‌درخت*، یزدان، تهران ۱۳۸۰.
- موکه، داگلاس کالین، *آیرونی*، ترجمه حسن افشار، نشر مرکز، تهران ۱۳۸۹.

